



جوئل شوماخر متولد سال ۱۹۳۹ در نیویورک است. او دکوراتور ویتترین مغازه‌ها بود و بعدها کار طراحی لباس را در کنار وودی آلن دنبال کرد. فیلم *Car wash* (۱۹۷۶) یکی از فیلمنامه‌های موفق اوست.

داستان *باورنکردنی دوشیزه K* (۱۹۷۹) اولین تجربه کارگردانی شوماخر در زمینه سینما محسوب می‌شود که بعدها این فیلم به سریال تلویزیونی تبدیل شد. از مهمترین آثار این کارگردان سینمای هالیوود می‌توان به فیلم‌های *St. Elmo's Fire* (۱۹۸۵)، *Lost Boys*

8MM

۸ میلی متری

رد پای

از

فیلم‌های

مرگ بار

داستان‌های او بیشتر پیرامون نابودنی و مرگ دور می‌زند. اما مرگ همراه همیشگی او در زندگی و فیلم‌هایش محسوب نمی‌شود. بعضی از فیلم‌های او راوی دنیای دیگری هستند. *Lost Boys*، فیلمی مهیج و بیانگر یک خون‌آشام است *Flatliners* با شرکت جوئلیا رابرتس و گیفر ساترلند بازگو کننده ماجراهای دو انسان است که اطلاعات پزشکی‌شان را در مورد مرگ و زندگی به اجرا می‌گذارند و اکنون شوماخر همراه با آخرین اثر خود به نام *۸ میلی متری* افسانه دیگری از قتل را بازگو می‌کند. سینما با بیان چنین

طرحی، استعاره‌های محکم و کامل را به دنبال می‌آورد.

داستان فیلم مربوط به کارآگاه خصوصی پلیسی است (تسیگلاس کسینج) که به دنبال کشف قتل بیوه میلیونی است اما حوادثی که بر او می‌گذرد او را به مردی خشن و بی‌رحم تبدیل می‌کند.

فیلم *۸ میلی متری* به طور قطع جزو شاهکارهای شوماخر محسوب نمی‌شود و حتی شاید برای نشان دادن شخصیت‌های فیلم تا حدودی ضعیف کار کرده باشد و با وجود اعتراض‌های زیاد او تمایلبی زیاد به سادگی در ساختار فیلم داشت.

شوماخر معتقد است:

یک چنین فیلم‌هایی راوی داستان‌هایی است که درباره آن آگاهی داریم. داستانی که عنوان فیلم *۸ میلی متری* بر اساس فرمی غیرحرفه‌ای به تصویر کشیده شده است. این فیلم، فیلمی ترسناک و جدال‌آمیز است که سقوط به چاله روحی انسان را در قلمرو ظلماتی نشان می‌دهد که حتی واقعیت آن را با نور پرده سینما هم نمی‌توان بهتر دید.

Flatliners (۱۹۸۷)، *Flatliners* (۱۹۹۰)، بستن برای همیشه (۱۹۹۵)، و بستن و رابین (۱۹۹۷) اشاره کرد. فیلم *۸ میلی متری* (۱۹۹۹)، جدیدترین اثر شوماخر محسوب می‌شود.

لمسن تجربیات تلخ شوماخر در دوران جوانیش موجب شده تا زندگی بر چهره او ردپایی از آن خاطرات را بر جای بگذارد. شوماخر می‌خندد و اکنون شیارهای عمیق بر روی پوست لاغری که بر چهره این مرد ۵۹ ساله نقش بسته، برجسته‌تر خودنمایی می‌کند. او می‌گوید: در زندگی باید صادق بود و من خوشبختی نرفتم شده‌ام داشتم.

دوران جوانی شوماخر با سختی و مذلت گذشت. او جوانی فراری از خانه بود و همه نوع تجربیاتی را در مدت کوتاه جوانی به دست آورد. اما موفقیت او از زمانی شروع شد که به عنوان دکوراتور مغازه‌ها مشغول به کار شد. سال‌ها بعد فیلم بستن او را در زمره یکی از کارگردانان موفق هالیوود قرار داد.

سعی در برقراری ارتباط و دوستی با زنان دیگر را دارد.
 ○ خوب. او با خودش روراست نیست. در واقع پس از جدایی‌اش، دیگر هیچ چیز برای او مهم نیست. حتی دیگر نمی‌تواند ضامن خودش هم باشد. زمانی که او با دختری آشنا می‌شود، آن دختر از عدم صداقت در وجود او آبراز تأسف می‌کند.

□ نمی‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد؛ یک مبارزه طلبی ناب برای تکامل یک مرد.

○ دلی آن قدر درد کشیده است که در درد خودش ذوب می‌شود و می‌خواهد وجودی افسرده باشد که فقط زندگی می‌کند.

□ آیا فکر می‌کنید افرادی که به سینما می‌آیند، به دنبال یافتن زندگی بهتر هستند؟

○ همه ما به دنبال راه‌چاره‌ای هستیم. من ترجیح می‌دهم در دنیای این‌نگار برسگمان یا لوئیس آرمسترانگ زندگی کنم. اما باید به این نکته توجه داشت که واقعیت همیشه ما را مجروح می‌کند.

□ آیا وضعیت فعلی دنیا نسبت به ۱۰ یا ۲۰ سال گذشته باعث شده تا شما بیشتر از آن گله‌مند باشید؟
 ○ من همیشه عصبانی و گله‌مند بوده‌ام و معتقدم حتی از دوران نوزادی‌ام نیز چنین وضعیتی را داشته‌ام. نسبت به گذشته نه عصبی‌تر شده‌ام و نه صبورتر. خیلی از افرادی که در دوران جوانی چپ‌گرا بوده‌اند، در دوران پیری به محافظه‌کاری روی آورده‌اند. چرا که به تدریج متوجه شده‌اند کارهای آن‌ها در گذشته برای خلق زندگی بهتر، اکنون نتیجه‌ای را در بر نداشته و همین امر آن‌ها را دل‌سرد کرده است.

□ فکر می‌کنید، صبح را چگونه باید شروع کرد؟
 ○ با شوخی. و همین مسأله شاید ایجادکننده نوعی خوشبختی برای مردم باشد. مسأله‌ای که ارزش بیدار شدن روز بعد را به دنبال داشته باشد.

